

## تمدن جهانی شده و مسائل آن

به نظر می‌رسد که مشکلات جهان امروز بیش از پیش و در حال بزرگ و بزرگ‌تر شدن است. انگار غرب سرعت گرفته در سده ۱۹ نتوانست قطار خود را در سده ۲۰ مهار کند، و با سرعتی بیش از پیش از پیچ هزاره دوم گذشت و در دهه نخستین هزاره سوم با سرعت و شتابی افزون‌تر از پیش به سویی حرکت می‌کند که از دیدگاه صاحب‌نظران بسیاری از زمینه‌ها برای بشر امیدبخش نیست. آیا تمدن غربی سقوط خواهد کرد، و جهان را همراه خود به نابودی خواهد کشید؟ آیا این تمدن با همه تجربه‌ها و امکاناتش راه برون رفت از مشکلات را خواهد یافت و بشر را به ساحل نجات خواهد رساند؟ در این باره تحلیل‌ها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و در این فصل پایانی به آنها اشاره خواهد شد.

تمدن غربی در سده ۱۹

دنیای غرب (اروپای غربی، آمریکای شمالی) در سده ۱۹ به عصر صنعتی راه یافت، صنعت به همه عرصه‌های زندگی وارد شد، و نخستین تمدن صنعتی در تاریخ جهان شکل گرفت. صنعت به

کشاورزی هم راه یافت و کشاورزی صنعتی هم به وجود آمد. ماشین به جان زمین افتاد و به کمک منابع جدید انرژی و روش های ماشینی، شیمیایی، و صنعتی از زمین محصول گرفت تا خوراک جمعیت بیشتری تأمین و سود افزون تری هم حاصل شود. گسترش شبکه راه های زمینی، دریایی، و خطوط آهن نیز زیر ساخت لازم برای حمل و نقل محصولات کشاورزی و تولیدات صنعتی را فراهم ساخته بود. در ۱۸۶۹ م. آبراه سوئز گشوده شد و نزدیک ترین راه دریایی میان خاور دور و اروپای غربی، که در ضمن به بخشی از آسیا و آفریقا دسترسی داشت، به صنعت و اقتصاد در حال گسترش کمک کرد. وسایل و تسهیلات سفر، چه زمینی و چه دریایی، امکان سیاحت، جهانگردی و سفرهای دسته جمعی برای مقاصد مختلف را فراهم ساخت که مرحله تازه ای در آشنایی گسترده با تمدن ها و فرهنگ های دیگر بود. خطوط ارتباطی تلگرافی و تلفنی، ایجاد نخستین سازمان های خبر گذاری و خبررسانی، انتشار روزنامه ها و مجلات بسیار، همپای تحولات دیگر، زیر ساخت های لازم ارتباطی را برای تمدنی که ارتباطات یکی از ستون پایه های آن به شمار می رفت، فراهم ساخت. در موج دیگری از تحولات فنی و صنعتی، دو چرخه و موتور سیکلت هم به بازار آمد و امکان آمد و شدهای ارزان قیمت انفرادی در اختیار قرار گرفت. احداث شبکه های راه آهن سرتاسری، نه تحول، که انقلاب دیگری در حمل و نقل به راه انداخت. شبکه های سرتاسری در امریکای شمالی، راه آهن ماورای سبیری، راه آهن فرا سوی قفقاز، راه آهن هند، گشوده شدن آبراه پاناما، که بر تحول اقتصادی امریکای شمالی و جنوبی تأثیر مستقیم داشت و راه میان دو اقیانوس اطلس و کبیر را تقریباً نصف می کرد، از دستاوردهای موج دیگر تحول ارتباطی بود. عامل سرعت، که می تواند به همه ارکان تمدن و تغییر و تحول آنها شتاب ببخشد، به زندگی راه یافت. در مقایسه میان تمدن ها، این عامل کاملاً جدید بود و پیامدهای گسترده اش در آن زمان، شناخته یا درست شناخته بود. بعدها، در سده ۲۱، که موضوع جهانی شدن

وسایل و تسهیلات سفر، چه زمینی و چه دریایی، امکان سیاحت، جهانگردی و سفرهای دسته جمعی برای مقاصد مختلف را فراهم ساخت که مرحله تازه ای در آشنایی گسترده با تمدن ها و فرهنگ های دیگر بود.

عامل سرعت، که می تواند به همه ارکان تمدن و تغییر و تحول آنها شتاب ببخشد، به زندگی راه یافت. در مقایسه میان تمدن ها، این عامل کاملاً جدید بود.



سرعتی بی سابقه به جامعه راه یافت و تأثیر مستقیم گذاشت. برای مثال، کشف میکرب با پژوهش‌های گسترده لویی پاستور<sup>۱</sup> (۱۸۲۲ - ۱۸۹۵) فرانسوی، کشف عامل‌های بیماری سل، سیاه زخم، وبا، و چند بیماری عفونی دیگر، با تحقیقات گسترده رُبرت کُخ<sup>۲</sup> (۱۸۴۳ - ۱۹۱۰) آلمانی، کشف پرتو ایکس بر اثر مطالعات ویلهلم کُنراد رُنتگن<sup>۳</sup> (۱۸۴۵ - ۱۹۲۳) آلمانی و برنده جایزه نوبل ۱۹۰۱ در رشته فیزیک، که این یکی تحولی بزرگ در پزشکی جراحی به بار آورد، و این کشفیات، همراه با دستاوردهای دیگر پزشکی و بهداشتی، پزشکی و بهداشت را نخست در جهان غرب، و به تدریج در سایر نقاط جهان از کیفیتی بهره‌مند ساخت که نجات یافتن شمار عظیمی انسان از کام مرگ، برخورداری از درد و رنج جسمانی کمتر، عمر طولانی‌تر، و زندگی بهداشتی‌تر از ثمرات آن است.

چند رویداد و دستاورد علمی - پژوهشی دیگر در سده ۱۹ پیامدهایی به بار آورد که اکنون، پس از گذشتن سالیان متمادی، کاربردهای آنها را در زمینه‌های مختلف به چشم می‌بینیم. چارلز داروین<sup>۴</sup> (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) انگلیسی با انتشار *بنیاد انواع* در ۱۸۵۹، خلاصه‌ای از پژوهش‌های بسیار گسترده‌اش را در زمینه تحول و تکامل موجودات، به آگاهی جامعه رسانید. مکتب داروینیسیم بر پایه یافته‌ها و آرای داروین شکل گرفت. جدا از برداشت‌های متفاوت و گاه نادرست و تندروانه، یا تنش‌انگیز از اندیشه‌های داروین، پژوهش‌های او از دیدگاه دقت علمی و جست و جو پی‌گیری، و نتیجه‌گیری‌های نوبغ آسا، به منزله یکی از سر فصل‌های تاریخ علم است. از این رو، داروین را در عرصه علم با نیوتن هم‌تراز دانسته‌اند. داروینیسیم تنها به حوزه زیست‌شناسی محدود نشد، بر شاخه‌های دیگر، از جمله بر دیدگاه‌های اجتماعی، سیاسی، و فلسفی تأثیر

کشفیات، همراه با دستاوردهای دیگر پزشکی و بهداشتی، پزشکی و بهداشت را نخست در جهان غرب، و به تدریج در سایر نقاط جهان از کیفیتی بهره‌مند ساخت که نجات یافتن شمار عظیمی انسان از کام مرگ، برخورداری از درد و رنج جسمانی کمتر، عمر طولانی‌تر، و زندگی بهداشتی‌تر از ثمرات آن است.

مکتب داروینیسیم بر پایه یافته‌ها و آرای داروین شکل گرفت. جدا از برداشت‌های متفاوت و گاه نادرست و تندروانه، یا تنش‌انگیز از اندیشه‌های داروین، پژوهش‌های او از دیدگاه دقت علمی و جست و جو پی‌گیری، و نتیجه‌گیری‌های نوبغ آسا، به منزله یکی از سر فصل‌های تاریخ علم است.

- 1 . Pasteur
- 2 . Koch
- 3 . Roentgen
- 4 . Darwin

گذاشت، حتی نظریه‌های مربوط به هنرها و ادبیات هم از تأثیر آن بر کنار نماند. دامنه این تأثیرها به حدی است که عده‌ای سده ۱۹ را سده داروین نام گذاری کرده‌اند. داروین و روش علمی او در محافل علمی و دانشگاهی الگو قرار گرفت. بحث درباره داروین‌یسم، به ویژه هر جا که تفسیرهای نادرست و مبالغه آمیز درباره آن، حساسیت‌های اعتقادی را برانگیزد، هنوز هم دایر است.

گرگور یهان مندل<sup>۱</sup> (۱۸۲۲ - ۱۸۸۴) اتریشی با تجربیات، پژوهش‌ها، و دقت ورزی‌هایش در زمینه کشف عامل‌های وراثت به نتایجی دست یافت که قوانین مندل و مندلیسم بر پایه آن است. اهمیت این کشف به حدی است که اصطلاح انقلاب ژنتیکی / وراثتی در وصف آن ساخته شده است. این کشف، گذشته از آنکه علم ژنتیک (وراثت / توارث) را پایه نهاد که نتایج چشمگیرش به ویژه در سال‌های اخیر، در دهه نخست سده ۲۱ دیده می‌شود، بر حوزه‌های بسیاری از همه شاخه‌های علوم زیستی، پزشکی، کشاورزی، دامپروری گرفته تا قلمرو نظریه‌های نقد ادبی و هنری تأثیر گذاشت.

راز و رمزهای جهان اسرار آمیز دیگری با کاوش‌ها و اندیشه‌های خلاقانه، و جسارت‌های پر مخاطره زیگموند فروید<sup>۲</sup> (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) اتریشی، با زبانی علمی و تحلیل‌های بی‌سابقه در تاریخ جهان بیان شد. روان‌کاوی، شاخه علمی جدید، تأسیس فروید است. اندیشه‌ها و آرای فروید و تفسیرهای آن، مکتب فرویدیسم را تشکیل داده است. دنیای ناهشیار / ناخودآگاه آدمی، ساز و کارها، تأثیرها، و همه ویژگی‌های شگفتی برانگیز آن، برای نخستین بار با روش علمی کاویده شد. نتیجه تجربیات شخصی و مستقیم فروید، معالجات، تجویزها، بحث و جدل‌ها، پژوهش‌ها، و بررسی‌های گسترده‌اش که در آثارش انتشار یافت، گذشته از بر پایی انقلابی دامن گستر در قلمروهای روان‌شناسی، روان‌پزشکی، و روان‌درمانی، بر شاخه‌هایی از علوم اجتماعی، انسانی، نظریه‌های نقد اجتماعی، فرهنگی،

گرگور یهان مندل اتریشی با تجربیات، پژوهش‌ها، و دقت ورزی‌هایش در زمینه کشف عامل‌های وراثت به نتایجی دست یافت که قوانین مندل و مندلیسم بر پایه آن است.

راز و رمزهای جهان اسرار آمیز دیگری با کاوش‌ها و اندیشه‌های خلاقانه، و جسارت‌های پر مخاطره زیگموند فروید اتریشی، با زبانی علمی و تحلیل‌های بی‌سابقه در تاریخ جهان بیان شد. روان‌کاوی، شاخه علمی جدید، تأسیس فروید است.

1 . Mendel

2 . Freud

این افراد را تأثیر گذارترین چهره‌های عصر جدید در سراسر جهان به شمار آورده‌اند: کپرنیک، نیوتن، مارکس، داروین، فروید، و بعداً انیشتین. به اینان لقب دوران سازان هم داده‌اند. در تقسیم بندی‌های گسترده‌تر، نام‌های دیگری بر اینها افزوده می‌شود، مانند پاستور، ادیسن، فلمینگ، و نظایر آنان.

آنچه سده ۱۹ از دوره‌های پیش گرفته و انباشته بود، همراه با یافته‌ها و داده‌ها و بازنگری و بازاندیشی‌های خود، به سده ۲۰ انتقال داد، سده‌ای که شاهد رویدادهای بزرگ و بی سابقه دیگری در تاریخ تمدن و تاریخ بشر به طور کلی بود.

روان‌شناختی در زمینه‌های هنر و ادبیات، و حتی بر داستان‌نویسی و همه انواع آفرینش‌های هنری و ادبی تأثیر نهاد. به سبب وسعت دامنه این تأثیرها، عصری را که فروید در آن می‌زیست، عده‌ای عصر فروید نام گذاری کرده‌اند؛ و نیز در میان دانشمندان و نظریه پردازانی که عصر جدید با پژوهش‌ها و نظریه‌های آنان دستخوش تحول شده است، جایگاه ممتازی برای وی قایل شده‌اند. برای مثال، در میان نام‌هایی که برده و دسته بندی‌هایی که انجام شده است، این افراد را تأثیر گذارترین چهره‌های عصر جدید در سراسر جهان به شمار آورده‌اند: کپرنیک، نیوتن، مارکس، داروین، فروید، و بعداً انیشتین. به اینان لقب دوران سازان<sup>۱</sup> هم داده‌اند. در تقسیم بندی‌های گسترده‌تر، نام‌های دیگری بر اینها افزوده می‌شود، مانند پاستور، ادیسن، فلمینگ، و نظایر آنان. جدا از این گونه نتیجه گیری‌ها و داوری‌ها، سفر به دنیای درون آدمی و رفتن به ژرفاهای روح و روان او، به جایی که نهانگاه آفرینش‌هاست، به یاری یافته‌های فروید آغاز شد، و هنرها و ادبیات جهان از آن پس به مسیر دیگری افتاد، زیرا که پاره‌ای ناشناخته و کم شناخته و بد شناخته از هستی آدمی کشف شد.

از دستاوردهای فکری، هنری، و ادبی یاد کردیم. تمدن غربی با دستاوردهای فراوانش به سده ۲۰ راه یافت، سده‌ای که هم سرعت و هم شتاب حرکاتش چند برابر سده ۱۹ شده بود. در ضمن آنچه سده ۱۹ از دوره‌های پیش گرفته و انباشته بود، همراه با یافته‌ها و داده‌ها و بازنگری و بازاندیشی‌های خود، به سده ۲۰ انتقال داد، سده‌ای که شاهد رویدادهای بزرگ و بی سابقه دیگری در تاریخ تمدن و تاریخ بشر به طور کلی بود.

## سده ۲۰ و عصر جهانی

جهان غرب در سده ۲۰ با عصری روبه‌رو بود که شاید بی‌اغراق همه رویدادهایش به گونه‌ای تأثیرها یا پیامدهایی جهانی داشت. عصری که فن‌آوری‌ها، ارتباطات، نیازها، و مسائلش چنان در هم تنیده شده بود که هیچ اقدام گسترده‌ای از تأثیرها و تأثیرهای دیگر بر کنار نمی‌ماند. به ویژه چند رویداد بزرگ در این سده، مانند جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، فروپاشی امپراتوری عثمانی و تشکیل چند کشور جدید (۱۹۱۸ به بعد)، بحران بزرگ اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۳)، جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵)، انقلاب، و جنبش‌های استقلال خواهانه در چند کشور بزرگ، مانند چین، هند، اندونزی و در چندین کشور دیگر در قاره‌های آسیا، آفریقا، و امریکای لاتین، و چندین رویداد دیگر، از نمونه‌های وقایعی است که هر کدام بخشی از جهان را دیگرگون می‌ساخت، و دامنه تأثیر موج‌های کم و بیش به سراسر جهان می‌رسید. تمدن غرب با همه دستاوردهایی که از سده ۱۹ با خود به همراه آورد، و با الگوهایی که به سراسر جهان تعمیم داد، در سده ۲۰ با جهانی پر تلاطم‌تر و پر مسئله‌تر از پیش روبه‌رو شد. تمدن غربی ارمغان‌های بسیاری داشت، اما دشواری‌های بزرگ و فراوانی سر راه بود که از عهده آنها بر نمی‌آمد. به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم.

تمدن غرب با همه دستاوردهایی که از سده ۱۹ با خود به همراه آورد، و با الگوهایی که به سراسر جهان تعمیم داد، در سده ۲۰ با جهانی پر تلاطم‌تر و پر مسئله‌تر از پیش روبه‌رو شد.

تمدن غربی در این سده در گستره جغرافیایی اروپا و امریکای شمالی محدود نماند، و با دستاوردها، داعیه‌ها، آرمان‌ها، و ارزش‌های سراسر جهان را در بر گرفت. البته این فراگرفتن به معنای بی‌واکنش بودن نیست.

تمدن غربی در این سده در گستره جغرافیایی اروپا و امریکای شمالی محدود نماند، و با دستاوردها، داعیه‌ها، آرمان‌ها، و ارزش‌های سراسر جهان را در بر گرفت. البته این فراگرفتن به معنای بی‌واکنش بودن نیست؛ در بسیاری نقاط که خود پیشینه تمدنی - فرهنگی، یا به ارزش‌ها و آرمان‌های خود پای‌بندی بیشتری داشتند، در برابر تمدن غربی با هر آنچه همراه داشت، به گونه‌ها و روش‌های مختلف واکنش نشان دادند، چه به صورت مقاومت‌های منفی و روی گرداندن‌های مسالمت‌جویانه، و چه به صورت برخوردهای قهرآمیز. در بسیاری نقاط هم ضمن آنکه الگوهای تمدن غرب را

پذیرفتند، عناصری از آن را پس زدند، و عنصرهای بومی خود را به جای آنها نشاندهند، و در واقع انگار روایت دیگری از تمدن غربی به دست دادند. برای مثال، هند، چین، و ژاپن از همه دستاوردهای تمدن غرب در جنبش‌های اصلاحی و انقلابی خود برای مدرن ساختن کشور سود جستند، اما همه عناصر تمدن غربی را نپذیرفتند؛ گویا اینکه پس از دوره اخذ و اقتباس تمدنی آنها، اکنون با ۳ کشور با سیاست‌ها، روش‌ها، و آینده‌های متفاوت رو به رو هستیم. یا آنچه در انقلاب ۱۳۵۷ ش. ایران روی داد، چالشی غرب ستیزانه و ارائه دادن الگویی بر پایه اسلام شیعی در برابر ارزش‌های تمدنی غرب بود. آنچه اکنون به عنوان طالبانیسم شاهدیم، جدا از هر گونه ارزش یابی، واکنشی قهر آمیز و افراطی در برابر تمدن غربی است؛ یا آنچه در جریان‌های فکری کشوری اسلامی مانند مصر دیده می‌شود، برخوردی نقادانه با تمدن غرب در عین پذیرفتن جنبه‌هایی از آن است. در واقع هیچ نقطه‌ای از جهان در سده ۲۰ از تمدن غربی بی‌تأثیر یا در برابر آن بی‌تفاوت نمانده است. هیچ جایی نتوانسته است به این تمدن بی‌اعتنا بماند؛ یا آن را پذیرفته، یا در برابرش مقاومت کرده، یا به گونه‌ای سازش و ترکیب روی آورده است.

تمدن غربی از سیاست غرب جدا نیست. سیاست اروپا مدار که در اوج دوره استعماری (کلنیالیسم)<sup>۱</sup> بدان گونه عمل می‌کرد، اما سده ۲۰ روش خود را تغییر داد. استعمار مستقیم از بین رفت، اما روش استعماری دیگری جای آن را گرفت که به آن استعمار نو (نئوکلنیالیسم)<sup>۲</sup> می‌گویند. تسلط نظامی و سیاسی و اداری بر کشوری، جای خود را به نداشتن حضور، اما به تسلط بر منابع اقتصادی آن کشور با ساز و کارهایی پیچیده، و نفوذ سیاسی و فرهنگی غیر مستقیم داد.

آنچه در انقلاب ۱۳۵۷ ش. ایران روی داد، چالشی غرب ستیزانه و ارائه دادن الگویی بر پایه اسلام شیعی در برابر ارزش‌های تمدنی غرب بود. آنچه اکنون به عنوان طالبانیسم شاهدیم، جدا از هر گونه ارزش یابی، واکنشی قهر آمیز و افراطی در برابر تمدن غربی است؛ یا آنچه در جریان‌های فکری کشوری اسلامی مانند مصر دیده می‌شود، برخوردی نقادانه با تمدن غرب در عین پذیرفتن جنبه‌هایی از آن است.

استعمار مستقیم از بین رفت، اما روش استعماری دیگری جای آن را گرفت که به آن استعمار نو (نئوکلنیالیسم) می‌گویند. تسلط نظامی و سیاسی و اداری بر کشوری، جای خود را به نداشتن حضور، اما به تسلط بر منابع اقتصادی آن کشور با ساز و کارهایی پیچیده، و نفوذ سیاسی و فرهنگی غیر مستقیم داد.

1 . Colonialism

2 . Neo - Colonialism

جایگزین سازد تا منافع اقتصادی تأمین شود. این رویکرد اقتصادی، ساز و کارهایی را در همه زمینه‌های وابسته به اقتصاد اقتضا می‌کند که گستره همه آنها لاجرم جهانی است، مانند حمل و نقل جهانی، ارتباطات و شبکه خبری جهانی، امنیت جمعی و جهانی، آزادی سفر جهانی، آزادی‌های سیاسی و فردی، آزادی‌های معاملات بانکی از راه شبکه‌های جهانی، و از همه اینها مهم‌تر، گسترش فرهنگ زیست و مصرف جهانی که خود می‌تواند بر همه جنبه‌های زندگی بشر تأثیر بگذارد. بسیاری از تغییرات در افکار عمومی از تغییر در الگوهای مصرف ناشی می‌شود، و در عین حال، افکار عمومی ابزار نیرومندی در تأثیر گذاری‌های سیاسی - اجتماعی است.

جنبه تعیین کننده دیگر، پیدایش جنگ‌های در سده ۲۰ است که قدرت ویرانگری آنها در مقیاس جهانی است، مانند بمب‌های هسته‌ای، موشک‌های قاره پیمای، بمب‌های میکربی - شیمیایی و مانند آن.

جنبه تعیین کننده دیگر، پیدایش جنگ‌های در سده ۲۰ است که قدرت ویرانگری آنها در مقیاس جهانی است، مانند بمب‌های هسته‌ای، موشک‌های قاره پیمای، بمب‌های میکربی - شیمیایی و مانند آن. چه طور شد که جنگ‌های افزایشی برای عمل کردن در مقیاس جهانی ساخته شد؟ چرا تولید این گونه جنگ‌ها حتی با قدرت بیشتر ادامه دارد؟ در جنگ جهانی اول جنگ‌های افزایشی به کار رفت که تا آن زمان سابقه نداشت، مانند هواپیماهای جنگی، سلاح‌های شیمیایی، و مانند آن. در جنگ جهانی دوم، بمب هسته‌ای سبب شد که ژاپن از جنگ دست بردارد و شرایط تسلیم را بپذیرد. کاربرد این بمب به جنگ جهانی پایان داد. آیا این رویدادهای نظامی فقط معنای نظامی دارد و با جنبه‌های دیگر جهانی شده ارتباط مستقیم ندارد؟ ارتش‌ها در واقع ابزارهای قاطع سیاست‌اند، و سیاست‌ها بر پایه عامل‌های بسیاری از جمله اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره اتخاذ می‌شوند. در عصری که اقتصاد و سیاست و فرهنگ آن به سمت جهانی شدن پیش می‌رفت، ارتش‌ها و جنگ‌های آن باید با اقتصاد و سیاست هماهنگی می‌داشت. به ویژه کشورهایی که در سده ۲۰ به ابر قدرت تبدیل شدند و در موازنه‌های جهانی نقش تعیین کننده یافتند، ارتش‌هایشان باید آمادگی اجرای سیاست‌هایشان را می‌داشت. بنابراین، زندگی و آینده بشر به استفاده بردن یا نبردن

ارتش‌ها در واقع ابزارهای قاطع سیاست‌اند، و سیاست‌ها بر پایه عامل‌های بسیاری از جمله اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره اتخاذ می‌شوند.

در عالم احتمال، چند انفجار بزرگ می‌تواند از تمدنی بشری چیزی بر جای نگذارد. آیا چنین احتمالی ناممکن است؟

از جنگ افزارهای مهیب وابسته شد. در عالم احتمال، چند انفجار بزرگ می‌تواند از تمدنی بشری چیزی بر جای نگذارد. آیا چنین احتمالی ناممکن است؟ آیا با اقتصاد، سیاست، و ارتش در هم تنیده جهانی، سرنوشت بشری می‌تواند از تأثیرها و حتی مداخله‌های بجا و نابجای آنها بر کنار بماند؟ حقیقت آنکه تمدن غربی از اینها جدا نیست، و سرنوشت جهان به سیر تمدن غربی و آینده آن گره خورده است.

تمدن غربی از عصر اکتشاف‌های جغرافیایی، همان‌گونه که دیدیم، از سده ۱۵ م. به این سو، گستره جهانی را میدان عمل خود قرار داد، و ارزش‌ها و آرمان‌های خود را به هر جا که رسید القا کرد.

تمدن غربی از عصر اکتشاف‌های جغرافیایی، همان‌گونه که دیدیم، از سده ۱۵ م. به این سو، گستره جهانی را میدان عمل خود قرار داد، و ارزش‌ها و آرمان‌های خود را به هر جا که رسید القا کرد. به دنبال اکتشاف‌های جغرافیایی، بازرگانی وارد عمل شد و کالاها و مصنوعات غربی، و در پی آن نیز شیوه‌های مصرف و الگوی مصرفی غربی به آن نقاط برده شد. فرهنگ غربی با بازرگانی و کالاها و الگوهای مصرفی القا شد، یا انتقال یافت. سرزمین‌هایی که تا آن زمان از توانایی تولید تمدن غرب در عرصه‌های مادی و معنوی برخوردار نبودند، با چالش تازه و در عین حال بزرگی رو به رو شدند: آیا باید در نگرش‌ها، منش‌ها و روش‌های خود غربی می‌شدند تا از توانایی‌های تمدن غرب برخوردار می‌گردیدند؟ همچنان که در ایران، در اوایل سده ۲۰، یکی از رهبران انقلاب مشروطیت و از ترویج‌گران مدرن شدن، ایرانیان را دعوت کرد که جسماً و روحاً، صورتاً و سیرتاً غربی شوند. گرچه او بعدها این تجویز خود را پس گرفت و آن را خطایی ناشی از تند روی جوانی دانست، اما تجویز او منحصر به فرد نبود، و در بسیاری از سرزمین‌ها مشابه این تجویز به روش‌ها و به زبان‌های متفاوت دیده شد. کارهایی که پتر و امپراتوران جانشین او در روسیه بیشتر شرقی کردند، یا کمال آتا ترک پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه انجام داد، در مسیر غربی شدن و پذیرش ارزش‌های تمدن غربی بود. اقتباس از الگوهای سیاسی و اداری، یا صنعتی شدن و کاربرد فن‌آوری‌های تولید به شیوه

در ایران، در اوایل سده ۲۰، یکی از رهبران انقلاب مشروطیت و از ترویج‌گران مدرن شدن، ایرانیان را دعوت کرد که جسماً و روحاً، صورتاً و سیرتاً غربی شوند. گرچه او بعدها این تجویز خود را پس گرفت و آن را خطایی ناشی از تند روی جوانی دانست، اما تجویز او منحصر به فرد نبود، و در بسیاری از سرزمین‌ها مشابه این تجویز به روش‌ها و به زبان‌های متفاوت دیده شد.

غربی، از معمول‌ترین روش‌هایی بود که سرزمین‌های مختلف به کار گرفتند. این مشی به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، و رشد جنبش‌های استقلال خواهانه، ملی گرایانه، و ترقی طلبانه تشدید شد. اما بسیاری از کشورها به ارزش‌های غربی دست نیافتند، در جامعه خود با بحران‌های جدی روبه‌رو شدند و برای مقابله با فشار تقاضاها و انواع مطالبات دیگر مردم خود، یا حفظ کردن منافع بخش‌هایی از جامعه، به سرکوب، دیکتاتوری، استقرار حکومت‌های پلیسی، و اعمال نظر دولت بازور متوسل شدند. آرمانی که از غرب الهام گرفته شده بود و در اوایل سده ۲۰ برای بسیاری کشورها رهایی بخش و امید بخش می‌نمود، به کابوسی هولناک تبدیل گردید، کابوسی که هنوز هم بر بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی، و امریکای جنوبی سایه افکن است.

انقلاب روسیه که با نوید آزاد کردن کارگران و کشاورزان از فقر و رنج، و ساختن جامعه‌ای بر کنار از استثمار و ستم در ۱۹۱۷ به پیروزی رسید، و پس از استقرار سامانه سوسیالیستی، آرمان خود را به شماری از سرزمین‌های همجوار و چندین کشور در شرق اروپا صادر کرد و سامانه‌های آنها را هم تغییر داد، به استقرار حکومتی انجامید که در دوره یوسیف استالین (۱۹۲۴-۱۹۵۳) به موازات صنعتی کردن و سوسیالیستی کردن کشور، به خشن‌ترین، بی‌رحمانه‌ترین، و غیر انسانی‌ترین روش‌ها دست زد. پس از مرگ استالین، قدرت لگام گسیخته و بی‌منازع حزبی با فساد و تبهکاری در آمیخت، اینها را به همه بخش‌های جامعه تسری داد، و سرانجام ناتوانی در اداره امور، کار را به آنجا کشید که نه تنها اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از هم گسیخت، بلکه سامانه‌های سوسیالیستی در همه کشورهای عضو آن اتحاد، و کشورهای وابسته به آن فرو پاشیدند. مصیبت‌هایی که پس از این فرو پاشی بر سر بخش‌های گسترده‌ای از مردم آمد، چنان عمیق و گسترده و دردناک است که آن روایت از تمدن غربی را که شالوده آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه‌های گرویده به کمونیسم

انقلاب روسیه که با نوید آزاد کردن کارگران و کشاورزان از فقر و رنج، و ساختن جامعه‌ای بر کنار از استثمار و ستم در ۱۹۱۷ به پیروزی رسید، و پس از استقرار سامانه سوسیالیستی، آرمان خود را به شماری از سرزمین‌های همجوار و چندین کشور در شرق اروپا صادر کرد و سامانه‌های آنها را هم تغییر داد، به استقرار حکومتی انجامید که در دوره یوسیف استالین به موازات صنعتی کردن و سوسیالیستی کردن کشور، به خشن‌ترین، بی‌رحمانه‌ترین، و غیر انسانی‌ترین روش‌ها دست زد.

معلوم نیست دیدگاه‌های سوسیالیستی پرورش یافته در دامان فرهنگ و تمدن غربی و در تقابل مستقیم با دیدگاه‌های کاپیتالیستی، چگونه می‌تواند بار دیگر پا به صحنه بگذارد و مردم را برای بهره‌مند شدن از دستاوردهای تمدن غربی با خود همراه سازد.

روسی را پذیرفته بودند، با چالش‌هایی بی‌سابقه رو به رو ساخت، چالش‌هایی که هنوز هم ادامه دارد، و معلوم نیست دیدگاه‌های سوسیالیستی پرورش یافته در دامان فرهنگ و تمدن غربی و در تقابل مستقیم با دیدگاه‌های کاپیتالیستی، چگونه می‌تواند بار دیگر پا به صحنه بگذارد و مردم را برای بهره‌مند شدن از دستاوردهای تمدن غربی با خود همراه سازد. از این گذشته، روایت دیگری از کمونیسم و سوسیالیسم که بر چین، پر جمعیت‌ترین کشور جهان و هم‌اکنون از قدرت‌مندترین مولدان صنعتی - اقتصادی حاکم شد، به تولید کالاها، فراوان و ارزان کمک کرد، اما بحران‌های اقتصادی، و حتی سیاسی، به بار آورد و ارزش‌های انسانی که آرمان سوسیالیستی چین مدعی آن بود، در غبار برپا شده از منافع اقتصادی و مصالح سیاسی ناپدید شد. تجربه چین تا این زمان چالش با آرمان‌های سوسیالیستی را مدام تشدید کرده است.

روایتی سرمایه‌دارانه (کاپیتالیستی) که بر ایالات متحده آمریکا حاکم شد، آن کشور، و طبقاتی از مردم آن را به ثروت و قدرتی بی‌سابقه رساند، و شماری از کشورهای سرمایه‌داری را در غرب (مانند انگلستان و آلمان، و غیره)، و چه در شرق (مانند ژاپن، استرالیا، کره، سنگاپور، و غیره) با خود همراه ساخت، اما چالش‌های دیگری بر انگلیخت که همچنان ادامه دارد.

روایتی سرمایه‌دارانه (کاپیتالیستی) که بر ایالات متحده آمریکا حاکم شد، آن کشور، و طبقاتی از مردم آن را به ثروت و قدرتی بی‌سابقه رساند، و شماری از کشورهای سرمایه‌داری را در غرب (مانند انگلستان و آلمان، و غیره)، و چه در شرق (مانند ژاپن، استرالیا، کره، سنگاپور، و غیره) با خود همراه ساخت، اما چالش‌های دیگری بر انگلیخت که همچنان ادامه دارد. ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم، در جنگ‌های کره، ویتنام، اعراب و اسرائیل، عراق، افغانستان و بسیاری معرکه‌های دیگر درگیر شد. مخالفت و مبارزه، حتی به شیوه‌های خشن و قهرآمیز با سیاست‌های آمریکایی در سراسر جهان، پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافت. کشوری که به سان نیرویی آزادی‌بخش در آن جنگ به میدان آمد و کشورهای بسیاری را از شر جنگ، استبداد، نسل‌کشی، و اقدامات ضد انسانی نجات داد، پس از مدتی خود آماج کین، نفرت، و حتی حمله‌های مسلحانه قرار گرفت. روایت سرمایه‌دارانه آمریکا اکنون چگونه می‌تواند منادی بهره‌مند ساختن بشر از دستاوردهای تمدن غربی باشد؟ به نظر

می‌رسد راه امریکایی به سوی تمدن غرب راه نیست، بلکه بن بست دیگری است که شماری از کشورها در آن گرفتار شده‌اند. بحران‌های بزرگ و گسترده اقتصادی که از امریکا برخاست، بر اقتصاد همه کشورهای جهان تأثیر گذاشت، شمار بسیاری از سرمایه‌داران و بازرگانان را به خاک سیاه نشانده، و شمار بسیاری را بی‌کار و تهی دست کرد، چه نوع اقتصادی را می‌تواند تبلیغ و ترویج کند تا جامعه‌ها با توسل جستن به آنها بتوانند در راه رشد گام بگذارند، و از طریق آن به دستاوردهای تمدن غربی برسند؟ به ویژه آنکه اثبات شده است که بدون اقتصاد مطمئن و توانمند، نه می‌توان تمدنی آفرید و نه تمدنی را شکوفا ساخت.

بحران‌های بزرگ و گسترده اقتصادی که از امریکا برخاست، بر اقتصاد همه کشورهای جهان تأثیر گذاشت، شمار بسیاری از سرمایه‌داران و بازرگانان را به خاک سیاه نشانده، و شمار بسیاری را بی‌کار و تهی دست کرد.

جدا از بحران‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، جهان با بحران‌های فراگیر دیگری در عرصه‌های دیگری روبه‌رو شده که ریشه آنها در تمدن غربی است، مانند بحران فقر که ناشی از افزایش لگام گسیخته جمعیت در اقتصادهای نا عادلانه با توزیع نابرابر امکانات و ثروت است. پیشرفت‌های پزشکی و بهداشتی در سده ۱۹ که حاصل پژوهش‌های عالمان بسیار با آرمان‌های انسان‌گرایانه بود، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم از آهنگ مرگ کودکان و سالخورده‌گان کاست، و بر شمار جمعیت افزود. جمعیت جهان پیش از سده ۱۹ به یک میلیارد نمی‌رسید، اما در اوایل سده ۲۰ از مرز ۱/۵ میلیارد گذشت. در اروپا که سطح بهداشت آن بالاتر بود، از زیر ۲۰۰ میلیون به بالای ۴۰۰ میلیون تن افزایش یافت. جمعیت جهان اکنون به مرز ۷ میلیارد رسیده است. افزایش جمعیت تأثیر فراگیر خود را بر همه جنبه‌های زندگی بشر بدون استثنا می‌گذارد، و بحران ناشی از آن می‌تواند خود عامل بروز بحران‌های دیگری با پیامدهای گسترده باشد. کافی است به مشکلات متعدد اجتماعی و حتی انسانی در محله‌های فقیرنشین کلان شهرهای جهان نظری بیندازیم تا آشکار شود تراکم نابهنجار جمعیت چه فاجعه‌هایی به بار می‌آورد. افزایش جمعیت که رشد تمدن عامل آن بود، اکنون به یکی از بلیه‌هایی

جدا از بحران‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، جهان با بحران‌های فراگیر دیگری در عرصه‌های دیگری روبه‌رو شده که ریشه آنها در تمدن غربی است.

جمعیت جهان اکنون به مرز ۷ میلیارد رسیده است. افزایش جمعیت تأثیر فراگیر خود را بر همه جنبه‌های زندگی بشر بدون استثنا می‌گذارد، و بحران ناشی از آن می‌تواند خود عامل بروز بحران‌های دیگری با پیامدهای گسترده باشد.

تبدیل شده است که هستی خود بشر را تهدید می کند.

بحران بسیار خطرناک دیگر از تغییرات زیستمحیطی سرچشمه گرفته است. فن آوری به سرعت در حال پیشرفت سده ۱۹، از چند سو در سده ۲۰ طبیعت را آماج حمله‌های ویران گر خود قرار داد: پس مانده‌های صنعتی که رودخانه‌ها و دریاها را آلوده کرد و برای زیست گیاهی و جانوری تهدیدی جدی شد. با آلوده شدن آب‌ها سراسر جهان آلوده شد. گازهای صنعتی و دودهای ناشی از انواع سوخت‌ها، به ویژه سوخت‌های فسیلی، آسمان فراز سر بشر را به آلودگی کشید، و باران‌های اسیدی خاک زیر پای او را آلوده کرد، و به حیات بخشی از جانداران پایان داد. زباله‌های صنعتی، زباله‌های هسته‌ای، زباله‌های مصرفی کلان شهرها و تبخیر ناشی از آن‌ها بر الگوهای دما، بارش، و چرخش فصل‌ها تأثیر گذاشت و طبیعت جاندارانی را که طی میلیون‌ها سال تکوین و تکامل، توان ترمیم خود را کسب کرده بود، به طبیعتی عاجز کرد. در این عرصه هم دستاوردهای تمدن غربی بحران زاشد، بحرانی که تا این زمان راهی عملی برای برون رفت از آن ارائه نداده است.

بحران‌های دیگر در عرصه‌های اجتماعی، انسانی، فلسفی، اخلاقی، روحی - روانی، چه از جهت وسعت و چه از حیث شدت تأثیر، از مسائلی است که در سده ۲۰ از دنیای غرب فرا گذشت و به جامعه‌های دیگر سرایت یافت. تنش‌های سیاسی - اجتماعی به مهاجرت‌ها و پناهندگی‌های گسترده دامن زد. آوارگان بی خانمان، وطن از دست دادگان، نفی بلد شدگان، فراریان سیاسی، گریختگان از تعقیب و آزارهای عقیدتی، مسلکی، و نظایر این در همین سده شمارشان به مرتبه بی سابقه‌ای رسید. آدم‌سوزی در کوره‌ها، اردوگاه‌های مرگ و کار اجباری از پدیده‌های سده ۲۰ است. فرار مغزها، پناه بردن نبوغ، اندیشه، تخصص، هنر، و توانایی‌های دیگر از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر، خود کشی‌های بی سابقه، اندیشه‌های نیست انگارانه، گریختن از جامعه و پناه بردن به گوشه‌های خلوت

بحران بسیار خطرناک  
دیگر از تغییرات  
زیستمحیطی سرچشمه  
گرفته است.

دستاوردهای تمدنی  
طبیعت جاندارانی را که  
طی میلیون‌ها سال  
تکوین و تکامل، توان  
ترمیم خود را کسب کرده  
بود، به طبیعتی عاجز  
از درمان زخم‌های خود  
تبدیل کرد.

بحران‌های دیگر در  
عرصه‌های اجتماعی،  
انسانی، فلسفی، اخلاقی،  
روحی - روانی، چه از  
جهت وسعت و چه از  
حیث شدت تأثیر، از  
مسائلی است که در سده  
۲۰ از دنیای غرب فرا  
گذشت و به جامعه‌های  
دیگر سرایت یافت.

دور از غوغای زندگی صنعتی و شهری، رواج بی سابقه اعتیاد به مواد مسکر و مخدر، شورش‌ها، به ویژه شورش‌های جوانان بر ضد هنجارها، گسیختگی شالوده خانواده‌ها، افزایش بی سابقه طلاق به ویژه در جامعه‌های فرا صنعتی و مدرن، انزوا و تنهایی، و پاره کردن رشته‌های ارتباط انسانی، فرهنگی، اخلاقی، پیدایش و گسترش اندیشه‌های خود ویران‌گرانه، بدبین به اکنون و آینده و مخالف با هر گونه پیشرفت، که واکنشی شدید در برابر جامعه‌های صنعتی و فرا صنعتی و آرمان‌های آنهاست، گسیختن رشته امید در میان بخشی از مردم، امید به اینکه تمدن غرب بتواند به این همه بحران و مشکل و مسأله پاسخ بگوید، از ثمرات تمدن غربی، به ویژه در سده ۲۰ است.

## تمدن غربی و بحران‌های امروز

شاید درباره وضعیت نگران‌کننده دنیای جهانی شده امروز که تمدن غربی آن را به این روز کشانیده است، در میان اهل فن حوزه‌های مختلف تردید نباشد، به ویژه آنکه داده‌ها و نتیجه‌های حاصل از بررسی در همه زمینه‌ها بیشتر هشدار دهنده است تا نوید بخش.

جهان درهم تنیده، از عامل‌های بسیار در قلمروهای مختلف تأثیر می‌گیرد؛ مسائل حوزه‌های مختلف را نمی‌توان در قالب هیچ مکتب فکری، ولو گسترده‌ترین مکتب، گنجانید.

شاید درباره وضعیت نگران‌کننده دنیای جهانی شده امروز که تمدن غربی آن را به این روز کشانیده است، در میان اهل فن حوزه‌های مختلف تردید نباشد، به ویژه آنکه داده‌ها و نتیجه‌های حاصل از بررسی در همه زمینه‌ها بیشتر هشدار دهنده است تا نوید بخش. هیچ حوزه‌ای به تنهایی نمی‌تواند مسائل خودش را به یاری راه حل‌های خودش حل کند. برای مثال، با دانش و دستاوردهای سیاست نمی‌توان مسائل سیاسی را حل کرد، بحران‌های اقتصادی فقط با راه حل‌های اقتصادی برطرف نمی‌شود، و چه بسا عاملی روان‌شناختی اگر با مدیریتی مورد اطمینان و توانا همراه گردد، بهتر از هر ساز و کار اقتصادی عمل کند. جهان درهم تنیده، از عامل‌های بسیار در قلمروهای مختلف تأثیر می‌گیرد؛ مسائل حوزه‌های مختلف را نمی‌توان در قالب هیچ مکتب فکری، ولو گسترده‌ترین مکتب، گنجانید. هیچ اندیشه‌ای، ولو با گسترده‌ترین دامنه، به تنهایی نمی‌تواند

تا کنون روش یا رهنمودی ارائه نشده است که بتواند به این همه مسأله بپردازد. دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها، مکتب‌ها، تحلیل‌ها هر کدام به وجهی یا وجوهی از مسائل پرداخته و چه بسا در پاسخ‌گویی به آن‌ها هم موفق بوده‌اند. پس چه باید کرد؟

بحران تمدنی امروز را از همه جهت تحلیل کند و راه حلی برای آن بیابد. تا کنون روش یا رهنمودی ارائه نشده است که بتواند به این همه مسأله بپردازد. دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها، مکتب‌ها، تحلیل‌ها هر کدام به وجهی یا وجوهی از مسائل پرداخته و چه بسا در پاسخ‌گویی به آنها هم موفق بوده‌اند. پس چه باید کرد؟ آیا از تمدن جهانی شده غربی باید دست شست و آن را به عنوان تمدنی نا کار آمد که از عهده پاسخ گفتن به نیازهای مادی و معنوی بشر امروز بر نمی‌آید، بشری که خود به این شکل ساخته است، هر چه زودتر به تاریخ سپرد؟ آیا چنین اقدامی به صلاح اکنون و آینده بشر است؟

بررسی تاریخ تمدن غرب در عین حال این واقعیت را نیز نشان می‌دهد که برای آن نمی‌توان سرشتی واحد قائل شد. در این تمدن، در برابر حرکت‌های ضد بشری، نیرومندترین حرکت‌های انسان دوستانه هم دیده شده است.

بررسی تاریخ تمدن غرب در عین حال این واقعیت را نیز نشان می‌دهد که برای آن نمی‌توان سرشتی واحد قائل شد. در این تمدن، در برابر حرکت‌های ضد بشری، نیرومندترین حرکت‌های انسان دوستانه هم دیده شده است. اگر فاشیسم، نازیسم، و روایت استالینی کمونیسم، اندیشه‌های نژاد پرستانه، دیدگاه‌های هوا دار نسل کشی، و مانند آن در دل تمدن غربی روئیده و فاجعه‌های عظیم انسانی به بار آورده است، جدی‌ترین اندیشه‌ها و روش‌های ضد همه اینها هم از دل تمدن غرب جوانه زده است. اردوگاه‌های مرگ و کار اجباری را در غرب، شرقی‌ها تعطیل نکردند، و فاشیسم و نازیسم و کمونیسم استالینی را آنها بر نیانداختند؛ آزاد اندیشان و از خود گذشتگان غربی بودند که به یاری اندیشه‌ها، تحلیل‌ها، و روش‌های غربی در کار زارهای خونین و به بهایی سنگین به سلطه آنها پایان دادند. در حقیقت نمی‌توان از سرشتی یگانه، از ماهیتی ثابت سخن گفت. در مهد تمدن غرب بسیاری چیزهای مخالف و معارض هم کنار هم روئیده است، و از این رو عده‌ای این امید را در دل می‌پروراندند که راه حل‌های بحران امروز از درون تمدن غرب پیدا شود. در اینجا نه با این نظر موافقت می‌کنیم و نه مخالفت، بلکه به جای امید کردن یا امید بستن به تمدن غربی، وظیفه و مسئولیت اصلی این تمدن را در آن می‌دانیم که مشکلات به بار آورده‌اش را درست بشناسد، درست

در مهد تمدن غرب بسیاری چیزهای مخالف و معارض هم کنار هم روئیده است، و از این رو عده‌ای این امید را در دل می‌پروراندند که راه حل‌های بحران امروز از درون تمدن غرب پیدا شود.

بیان کند، و همه امکانات خود را به کار گیرد تا بر آنها غالب شود، و به ویژه با این تأکید: با توجه به هدف‌های انسانی و رفاه حال بشر در سراسر جهان، جدا از نژاد، فرهنگ، زبان، ملیت، قومیت، و سایر شاخصه‌های متمایز کننده جوامع.

نکته در خور توجه دیگر اینکه برای مقابله با بحران‌هایی که تمدن غربی به بار آورده است، و غلبه کردن بر آنها، به مجموعه‌ای از امکانات عظیم نیاز است که هم اکنون در غرب و به ویژه در کشورهای متمرکز است. که خود از عامل‌های اصلی بحران‌زایی هستند.

نکته در خور توجه دیگر اینکه برای مقابله با بحران‌هایی که تمدن غربی به بار آورده است، و غلبه کردن بر آنها، به مجموعه‌ای از امکانات عظیم نیاز است که هم اکنون در غرب و به ویژه در کشورهای متمرکز است که خود از عامل‌های اصلی بحران‌زایی هستند. این امکانات را نه در جای دیگری می‌توان یافت، و نه ایجاد کردن آنها کاری ساده و در کوتاه مدت عملی است. به همین دلیل چشم‌انتظار را فعلاً نمی‌توان به قلمروی بیرون از تمدن غرب دوخت. اما اینکه آیا تمدن غرب بر جای می‌ماند که به مقابله با بحران‌هایش برخیزد، یا اینکه این بحران‌ها آن را از پای در می‌آورد، موضوع فرضیه‌های مختلفی است که به مواردی از آنها اشاره می‌شود، و نیز به این نکته که گزینه‌های دیگر تمدنی کدام است.

### آینده تمدن غربی از دیدگاه فیلسوفان و نظریه پردازان تمدن‌ها

تحلیل‌گران و منتقدان تمدن غرب بی‌شمارند، به ویژه از دیدگاه‌های گوناگون و از منظرهای تخصصی. ادوارد گیبین، تاریخ‌نگار انگلیسی و نویسنده کتاب معروف انحطاط و سقوط امپراتوری روم، از پیشگامان بررسی جامع و دقیق علت‌های انحطاط، زوال، و نابودی تمدن‌ها در عصر جدید است.

تحلیل‌گران و منتقدان تمدن غرب بی‌شمارند، به ویژه از دیدگاه‌های گوناگون و از منظرهای تخصصی. در اینجا به اندیش‌مندی اشاره می‌کنیم که یا به عنوان فیلسوف تمدن درباره تمدن غربی اظهار نظر کرده‌اند، یا به سرنوشت این تمدن در میان نظریات فلسفی آنان توجه شده است. ادوارد گیبین<sup>۱</sup> (۱۷۳۷ - ۱۷۹۴) تاریخ‌نگار انگلیسی و نویسنده کتاب معروف *انحطاط و سقوط امپراتوری روم*، از پیشگامان بررسی جامع و دقیق علت‌های انحطاط، زوال، و نابودی تمدن‌ها در عصر جدید است. او با بررسی انحطاط تمدن روم، بسیاری از تاریخ‌نگاران پس از خود را به موضوع

1. Gibbon

انحطاط و زوال تمدن هشیار کرد. نیکالای دانیلفسکی<sup>۱</sup> (۱۸۲۲-۱۸۸۵) نظریه پرداز روسی در زمینه تمدن‌ها، اگر چه از دیدگاه تمدن‌روسی و تقابل تمدن غربی با آن، تمدن غربی را از چند سده پیش رو به انحطاط می‌دید، معتقد بود این تمدن برای غلبه یافتن بر ضعف‌های خود، به سمت مسلط شدن بر سراسر جهان حرکت می‌کند و چنین تسلطی که یک تمدن بر سراسر جهان داشته باشد، به نظر او بشریت را به خطر می‌اندازد. فریدریش نیچه<sup>۲</sup> (۱۸۴۴-۱۹۰۰) فیلسوف آلمانی که نظریاتی درباره تاریخ و تمدن غربی را داشته، تمدن غربی را پدیده‌ای واحد و منسجم نمی‌دانست و برای آن دوره‌های مختلفی قائل بود. عصر یونان باستان را تنها عصر شکوفایی تمدن غربی می‌دانست، و عصرهای دیگر این تمدن را در انحطاط می‌دید. نیچه، دستاوردهای تمدن غربی را آماج تندترین انتقادهای خود قرار داد و با نگرش نیست‌انگارانه (نیهیلستی) اش هیچ وجهی از این تمدن را از نقادی بی‌نصیب برای نجات دادن تمدن غربی و باز ساختن آن بر پایه تجویزهایی بود که ارائه می‌داد. نیکالای بوردیاف<sup>۳</sup> (۱۸۷۴-۱۹۴۸) فیلسوف و نظریه پرداز روسی، از دیگر منتقدان تمدن غربی، بر این باور بود که این تمدن به انحطاط گراییده و به «سده‌های میانه» ی جدیدی راه یافته است. آلبر شوایتسر<sup>۴</sup> (۱۸۷۵-۱۹۶۵) فیلسوف، پزشک، موسیقی دان، اندیش‌مند اجتماعی، و نیکو کار فرانسوی، که دارای نظریاتی درباره تمدن و فرهنگ هم هست، از بزرگ‌ترین منتقدان تمدن غربی به شمار می‌آید. او این تمدن را در بحران معنوی و اخلاقی بزرگی گرفتار می‌دید، و ریشه آن را گم شدن هدف و مسیر این تمدن می‌دانست. در عین حال برای رهایی آن از افول، به سهم خود دست به تلاش‌های بسیاری زد. اُسوالت اشپنگلر<sup>۵</sup> (۱۸۸۰-۱۹۳۶) تاریخ

فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی که نظریاتی درباره تاریخ و تمدن غربی را داشته، تمدن غربی را پدیده‌ای واحد و منسجم نمی‌دانست و برای آن دوره‌های مختلفی قائل بود.

نیچه، دستاوردهای تمدن غربی را آماج تندترین انتقادهای خود قرار داد و با نگرش نیست‌انگارانه (نیهیلستی) اش هیچ وجهی از این تمدن را از نقادی بی‌نصیب نگذاشت.

آلبر شوایتسر، فیلسوف، پزشک، موسیقی دان، اندیش‌مند اجتماعی، و نیکو کار فرانسوی، که دارای نظریاتی درباره تمدن و فرهنگ هم هست، از بزرگ‌ترین منتقدان تمدن غربی به شمار می‌آید.

- 1 . Danilevsky
- 2 . Nietzsche
- 3 . Berdyaev
- 4 . Schweitzer
- 5 . Spengler

دان آلمانی، فیلسوف و فیلسوف تاریخ، پس از مطالعاتی گسترده، اثر مفصلی با نام *انحطاط تمدن غربی* نوشت. او تمدن را ساز واره‌های زنده‌ای می‌داند که زاده می‌شوند، به بلوغ می‌رسند، دستخوش زوال می‌شوند و آنگاه سقوط می‌کنند و می‌میرند. به نظر او، تمدن غربی عصر بلوغ خود را پشت سر نهاده، و در سرانجام سقوط قرار گرفته است. به نظر او، این تمدن جای خود را به تمدن دیگری خواهد داد. *آرنولد توینبی*<sup>۱</sup> (۱۸۸۹ - ۱۹۷۵) تاریخ دان و تمدن شناس انگلیسی، از برجسته‌ترین فیلسوفان تمدن و نویسنده پژوهشی در تاریخ، اثر مفصلی مبتنی بر مطالعات بسیار گسترده درباره تمدن‌های جهان و مقایسه آنها، بر این نظر بود که آدمی از آغاز در پاسخ به چالش‌های زیستبوم خود، فرهنگ و تمدن آفریده است، و هرگاه به دلایلی توانایی او در رویارویی با چالش‌ها کاهش یافته، زوال فرهنگ و تمدن او هم آغاز شده است. به عقیده او، تمدن غربی هم اکنون با چالش‌هایی روبه‌روست که از توانایی آن فراتر است. *پیترویم سُرکین*<sup>۲</sup> (۱۸۸۹ - ۱۹۶۸) فیلسوف اجتماعی آمریکایی روسی تبار، سده ۲۰ را در بحرانی گسترده گرفتار می‌دید. به نظر او، انسان غربی از سده ۱۹ بر ضد فرهنگ خود برخاسته است و با آن در ستیز است، اما این ستیز به معنای پایان این فرهنگ نیست، و شاید فرهنگ دیگری از دل آن زاده شود و مسیر غرب را تغییر دهد. *هربرت مارکوزه*<sup>۳</sup> (۱۹۹۸ - ۱۹۷۹) فیلسوف آمریکایی آلمانی تبار، از تفسیر گران برجسته هگل، از پایه گذاران جنبش چپ جدید، و از منتقدان جدی غرب، معتقد است که فن آوری‌ها و صنعت‌ها در جامعه‌های غربی به درجه‌ای بر همه شئون زندگی مردم سیطره یافته که تمدن غربی را به بحرانی عمیق گرفتار ساخته است. او برای نجات دادن این تمدن در پی یافتن راه حل‌های بنیادی بود، راه‌هایی که ساختارهای جامعه غربی را از بیخ و بن دگرگون کند. *کارل پوپر*<sup>۴</sup> (۱۹۰۲ - ۱۹۹۴)

به نظر اشپنگلر، تمدن غربی عصر بلوغ خود را پشت سر نهاده، و در سرانجام سقوط قرار گرفته است. به نظر او، این تمدن جای خود را به تمدن دیگری خواهد داد.

به عقیده توینبی، تمدن غربی هم اکنون با چالش‌هایی رو به روست که از توانایی آن فراتر است.

هربرت مارکوزه، فیلسوف آمریکایی آلمانی تبار، از تفسیر گران برجسته فلسفه هگل، از پایه گذاران جنبش چپ جدید، و از منتقدان جدی جامعه غرب، معتقد است که فن آوری‌ها و صنعت‌ها در جامعه‌های غربی به درجه‌ای بر همه شئون زندگی مردم سیطره یافته که تمدن غربی را به بحرانی عمیق گرفتار ساخته است.

- 1 . Toynbee
- 2 . Sorokin
- 3 . Marcuse
- 4 . Popper

پوپر جامعه‌ها را به دو دسته باز و بسته تقسیم کرد، جامعه‌های غربی را در دسته جامعه‌های باز قرار داد، جامعه‌هایی که با امکان‌های نقادی می‌توانند به کزی و کاستی‌های خود آگاه شوند و آنها را اصلاح کنند. او به همین دلیل تمدن غربی را محکوم به سقوط نمی‌داند.

فیلسوف اتریشی تبار که بخشی از دیدگاه‌هایش نقطه مقابل دیدگاه‌های مارکوزه است، ناروایی‌ها و نادرستی‌هایی را در سراسر جهان، از جمله در تمدن غربی، موضوع نقادی‌های خود قرار داد، اما این تمدن را به اصلاح کردن عیب‌ها و برطرف ساختن کاستی‌های خود توانا می‌دانست. او جامعه‌ها را به دو دسته باز و بسته تقسیم کرد، جامعه‌های غربی را در دسته جامعه‌های باز قرار داد، جامعه‌هایی که با امکان‌های نقادی می‌توانند به کزی و کاستی‌های خود آگاه شوند و آنها را اصلاح کنند. او به همین دلیل تمدن غربی را محکوم به سقوط نمی‌داند.

از دهه‌های آخر سده ۲۰ اندیش‌مندان بسیاری در زمینه‌های مختلف به بررسی مسائل و مشکلات جهان امروز پرداخته‌اند. بروز شماری از مشکلات در سراسر جهان، مانند مشکلات انرژی، محیط زیست، آلودگی، کم‌آبی، افزایش جمعیت، شدت گرفتن فقر، بی‌کاری، مهاجرت، اعتیاد، بسیاری مسائل اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، و جز آن، و نیز تقابل‌های جدی سیاسی و فرهنگی که پدیده جهانی شدن و رواج مفهوم آن از سال‌های پایانی آن سده، همراه با ظهور اندیشه‌های مربوط به جامعه‌های پسا صنعتی یا فرا صنعتی، جامعه‌های اطلاعاتی، الکترونیکی، جامعه‌های عصر فضای، و نیز عمیق‌تر شدن شکاف میان جهان پیشرفته و واپس مانده بر شدت آن افزوده، توجه متخصصان صاحب نظر را به ریشه‌یابی مشکلات در عرصه‌های مختلف جلب کرده است. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره شد، هم اکنون با نظریه‌های بی‌شماری از زمینه‌ها و دیدگاه‌های مختلف رو به رو هستیم که برای رها شدن جهان از بحرانی فراگیر، بحرانی که از دل تمدن غربی سر بر آورد، سپس جهانی شد، و کره مسکون را سراسر فرا گرفت، پیشنهاد شده است. این نظریه‌ها را در رشته‌های تخصصی مربوط به خود آنها باید دنبال کرد، اما موضوعی که تازگی داشت و به ویژه در آستانه تغییر قرن و از سال ۲۰۰۰ به بعد با گستردگی بیشتری طرح شد، تقابل، تصادم، و برخورد تمدن‌ها و

اکنون با نظریه‌های بی‌شماری از زمینه‌ها و دیدگاه‌های مختلف رو به رو هستیم که برای رها شدن جهان از بحرانی فراگیر، بحرانی که از دل تمدن غربی سر بر آورد، سپس جهانی شد، و کره مسکون را سراسر فرا گرفت، پیشنهاد شده است.

فرهنگ بود. اندیش‌مندانی از غرب، تهدید دیگری را متوجه تمدن غربی دیدند، تهدیدی افزون بر بحران‌هایی که از آنها یاد شد. بحث در این باره دایر است و به گونه‌ای گسترده ادامه دارد. آیا جامعه‌هایی در شرق که به توانایی‌های علمی، فنی، صنعتی، اقتصادی، و دیگر توانایی‌های رویارویی با مسائل و نیازهای دنیای امروز دست یافته‌اند، فرهنگ‌هایشان می‌تواند تمدن یا تمدن‌های تازه‌ای بیافریند و جای تمدن غرب را بگیرد؟ آیا جامعه‌های برخوردار از فرهنگ‌های کنفوسیوسی، بودایی، هندو، اسلامی، روسی، اسلاوی، و جز آن ممکن است گزینه‌های تمدنی دیگری ارائه دهند که کثری و کاستی‌های تمدن غربی را نداشته باشند، یا کم‌تر داشته باشند؟ آیا چین که امکانات طبیعی و جغرافیایی دارد، از جمعیت مولد به میزان عظیمی برخوردار است، و نیز می‌تواند به نیازهای مادی جهان پاسخ دهد، می‌تواند از جنبه معنوی به مرتبه‌ای برسد که نیازهای معنوی جهان را هم پاسخ دهد و مسیر تمدن را به سوی خود متمایل کند؟ از این دست پرسش‌ها بسیار است، و این گونه پرسش‌ها زمینه نظریه پردازی درباره تمدن آینده بشر است. جدا از هرگونه داوری در این باره، خود بحث جایگزینی تمدن‌ها نشان می‌دهد که اگر تمدن غربی نتواند در محدوده زمانی معینی، و پیش از آنکه بحران‌های کنونی از آستانه تحمل بشر بگذرد، راه حل‌های مناسبی برای غلبه بر بحران‌ها بیابد، و مشکلاتی را که خود مسبب آنها بوده است برطرف سازد، لاجرم جهان در نگرش خود به تمدن مناسب ناگزیر به تجدید نظر خواهد شد.

آیا جامعه‌هایی در شرق که به توانایی‌های علمی، فنی، صنعتی، اقتصادی، و دیگر توانایی‌های رویارویی با مسائل و نیازهای دنیای امروز دست یافته‌اند، فرهنگ‌هایشان می‌تواند تمدن یا تمدن‌های تازه‌ای بیافریند و جای تمدن غرب را بگیرد؟

بحث جایگزینی تمدن‌ها نشان می‌دهد که اگر تمدن غربی نتواند در محدوده زمانی معینی، و پیش از آنکه بحران‌های کنونی از آستانه تحمل بشر بگذرد، راه حل‌های مناسبی برای غلبه بر بحران‌ها بیابد، و مشکلاتی را که خود مسبب آنها بوده است برطرف سازد، لاجرم جهان در نگرش خود به تمدن مناسب ناگزیر به تجدید نظر خواهد شد.

برنارد لوئیس، خاورشناس و متخصص تاریخ اسماعیلیه و عثمانی، که مطالعات گسترده‌ای هم درباره تاریخ اسلام و سرزمین‌های اسلامی دارد، به نبردی قدیمی میان جهان غرب و دنیای اسلام قائل است که ۱۵ قرن سابقه دارد.

برنارد لوئیس<sup>۱</sup> (۱۹۱۶ - ) خاورشناس و متخصص تاریخ اسماعیلیه و عثمانی، که مطالعات گسترده‌ای هم درباره تاریخ اسلام و سرزمین‌های اسلامی دارد، به نبردی قدیمی میان جهان غرب و دنیای اسلام قائل است که ۱۵ قرن سابقه دارد. او جهاد را در اسلام،

1 . Lewis

جنگ بر ضد غرب، و جنگ‌های صلیبی را مبارزه جهان غرب با دنیای اسلام تلقی می‌کند. به نظر او تنش گسترده در سرزمین‌های اسلامی دیده می‌شود که زاده گرایش به جهاد با غرب و تمدن آن است. او می‌گوید هدف مبارزات مسلمانان با غرب در نهایت این است که تمدن اسلامی احیا شود و جای تمدن غربی را بگیرد. به گمان او، مسلمانان معتقد آرام نمی‌گیرند، مگر اینکه این جایگزینی به تحقق پیوندد. تحلیل‌ها و دیدگاه‌های لويس بر عده‌ای، از جمله بر سمیوئل هانتینگتن تأثیر گذاشته است، به ویژه آنکه نظریه پردازان غربی که از برنارد لويس تأثیر گرفته‌اند، هیچ کدام دانش و اطلاعات او را در حوزه خاورشناسی و اسلام‌شناسی ندارند.

سیمیوئل هانتینگتن<sup>۱</sup> (۱۹۲۷-۲۰۰۸)، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، درباره برخورد تمدن‌ها که مفهومی قدیمی و با سابقه بود، در ۱۹۹۳ مقاله‌ای نوشت که بازتاب گسترده‌ای در سراسر جهان به دنبال داشت، و صف فرضیه او در همان مقاله بیان شد. نظر او به طور خلاصه این است: ریشه اصلی تضادها در دنیای جدید در درجه نخست نه اقتصادی است و نه ایدئولوژیک، بلکه فرهنگی است. دولت‌های ملی، بازی‌گران اصلی در امور جهانی باقی خواهند ماند، اما کشورها و گروه‌هایی که به تمدن‌های مختلف تعلق دارند، عامل تضادها و برخوردها خواهند بود، برخوردهای میان تمدن‌ها به عرصه سیاست خواهد کشید، و مرزهای میان تمدن‌ها خط اول جبهه‌های جنگ آینده خواهد شد. تمدن غربی در حال پیشروی نیست، بلکه در حال عقب نشینی است، و به همین دلیل برای نجات دادن این تمدن باید چاره‌ای فوری اندیشید.

هانتینگتن زمانی فرضیه‌اش را پیش کشید که اتحاد شوروی و اقمار آن در حال فرو پاشی بود، جهان به طرف سامانه‌ای تک قطبی می‌رفت، سرمایه داران جهانی رویای شیرین تسلط سرمایه و سامانه

سیمیوئل هانتینگتن،  
استاد علوم سیاسی  
دانشگاه هاروارد، درباره  
برخورد تمدن‌ها که  
مفهومی قدیمی و با  
سابقه بود، در ۱۹۹۳  
مقاله‌ای نوشت که بازتاب  
گسترده‌ای در سراسر  
جهان به دنبال داشت.

هانتینگتن زمانی  
فرضیه‌اش را پیش کشید  
که اتحاد شوروی و اقمار  
آن در حال فرو پاشی بود،  
جهان به طرف سامانه‌ای  
تک قطبی می‌رفت.

1 . Huntington

سرمایه داری بر سراسر جهان را در سر می‌پروراندند، نیوکان‌ها (نو محافظه کاران آمریکایی) داشتند قدرت می‌گرفتند، و تحلیل‌ها و دیدگاه هانتینگتن به نظریه‌پردازی‌های آنان و گرایش‌های جنگ طلبانه و جهان‌گشایانه‌شان کمک می‌کرد. آن دسته از غربیان مدافع تمدن غربی که باور دارند مردمی بهتر و متمدن‌تر از بقیه جهان اند، جهان را بهتر اداره و مسائل آن را با کیفیت بیشتر حل و فصل می‌کنند، با نظریه پردازی هانتینگتن جان تازه‌ای گرفتند. حتی گفته می‌شود که سیاست‌های تجاوزگرانه جرج بوش دوم، رئیس‌جمهور آمریکا، با فشارهای نیوکان‌های متأثر از دیدگاه‌های هانتینگتن بوده است. در هر حال، نظر هانتینگتن بدون واکنش نماند، نقدهای بسیاری بر تحلیل او نوشته شد، و فرضیه‌های تازه‌ای در برابر فرضیه او شکل گرفت. در عمل هم، مخالفت با نظر و عمل آمریکاییان در برخی نقاط جهان شدت و وسعت گرفت. آیا دولت آمریکا، در مقام ابر قدرت مدافع ارزش‌های تمدن غربی در جهان امروز، با همه امکانات مادی و پشتوانه‌های نظری، تحلیلی، و فکریش در رویارویی با مسائل ناشی از تمدن جهانی شده‌ای که ما، اکنون، شاهد گسترش یافتن آن هستیم، به توفیقاتی دست خواهد یافت، یا بیش از گذشته از پیشروی باز می‌ماند و به عقب رانده می‌شود؟ آیا ابر قدرت‌های دیگری که مدافعان تمدن غربی هستند، جبهه متحدی تشکیل خواهند داد و توان علمی، فنی، صنعتی، نظامی، و فرهنگی خود را در راه حل کردن مشکلات جهانی بسیج خواهند کرد، یا منافع آنی و کوتاه مدت خود را بر حل مسائل جهانی ترجیح می‌دهند؟ پاسخ این گونه پرسش‌ها را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که حیات بشری به مسائل تمدنی، و مسائل تمدنی به قدرت و سیاست و اقتصاد دنیای امروز گره خورده است. این گره جز با اندیشه ورزی و تلاش جهانی برای یافتن راه‌حلی که به سود کل بشریت باشد، گشوده نخواهد شد.

آن دسته از غربیان مدافع تمدن غربی که باور دارند مردمی بهتر و متمدن‌تر از بقیه جهان اند، جهان را بهتر اداره و مسائل آن را با کیفیت بیشتر حل و فصل می‌کنند، با نظریه پردازی هانتینگتن جان تازه‌ای گرفتند. حتی گفته می‌شود که سیاست‌های تجاوزگرانه جرج بوش دوم، رئیس‌جمهور آمریکا، با فشارهای نیوکان‌های متأثر از دیدگاه‌های هانتینگتن بوده است.

آیا ابر قدرت‌های دیگری که مدافعان تمدن غربی هستند، جبهه متحدی تشکیل خواهند داد و توان علمی، فنی، صنعتی، نظامی، و فرهنگی خود را در راه حل کردن مشکلات جهانی بسیج خواهند کرد، یا منافع آنی و کوتاه مدت خود را بر حل مسائل جهانی ترجیح می‌دهند؟